

این صفحه را برای کسانی آماده کرده‌ایم که مدت‌هاست در حسرت تماشای یک تئاتر خوب هستند

قصاص روم با خنده اضافه

سید احسان عمادی – حسین کلهر

«رمولوس کبیر» را می‌شود به دو نیمه‌با فضاهایی متفاوت از هم تقسیم کرد؛ در پرده اول – که البته زمانش کمتر از نصف مدت اجراست – بافضایی کم‌دی و کاریکاتور گونه مواجه‌ایم اما از پرده دوم به بعد هر چه جلوتر می‌رویم، فضا جدی‌تر و تلخ‌تر می‌شود تا حرف‌های مهم و اساسی نمایش را از زبان شخصیت‌ها بشنویم. در آوردن پیوستگی این تغییر فضا، طوری که تماشاچی متوجه دو پارگی اجرا نشود و موقع بیرون آمدن از سالن همان قدر که خنده‌های نیمه اول را مرور می‌کند، با حرف‌های جدی و اساسی آن هم درگیر باشد، کار ساده‌ای نیست. آیا برهانی مرند در اجرای‌ش از متن دورنمات از عهده این کار برآمده؟

رحیم نوروزی/ امیلیان

تئاتر یعنی نشانه‌شناسی

امیلیان، سردار دلسوز وطن که برای نجات روم حاضر است از عزیزترین تعلقاتش بگذرد.

- آقای نوروزی! امیلیان چقدر به شخصیت خود شما نزدیک است؟**

بین عزیزم، ما مرده شوریم. هر کی رو بگن می‌شوریم. اگر می‌گفتن رمولوس رو بازی کن، نقش او را بازی می‌کردم. هیچ حسی هم نسبت به او نداشتم. تو چرا می‌نویسی؟ بازیگری شغل من است و از این راه پول درمی‌آورم. البته از اجرا لذت می‌برم، کیف دارم. مطمئنا اگر فقط بحث مالی بود، می‌رفتم یک کار دیگر می‌کردم که پول بیشتری هم دربیابورم. الان شاید تغییر مسیر سخت است.

- کار با این گروه چطور بود؟**

ترکیب کلی گروه را دوست داشتم. یک زمانی با بچه‌های این نمایش خیلی پرکار بودیم. وقتی قرار شد دوباره با هم باشیم، خوشحال شدم.

من همیشه از تئاتر استقبال می‌کنم. نقش هم نقش پرز حمت و غریبی نبود اما موثر بود و آن را دوست داشتم.

- اما هیچ احساس مشترکی بین شما و امیلیان وجود ندارد؟**

من ممکن است در سینما و تلویزیون از تجربه‌های زیستنی خودم استفاده کنم اما تئاتر یک مدیوم نشانه‌شناسانه است. ما با نشانه‌هایی از یک سردار شکنجه‌شده شکست خورده و شخصیتی متأثر از یک اثر شبه‌تاریخی دورنمات طرفیم. قرار نیست یک سردار رومی را با تمام احساسات دقیق و رقیقتش بازی کنم. باید از پله‌ها روی صحنه بیایم، به طرف فلان کمد بروم، سر یک نفر داد بزنم و از صحنه خارج شوم. البته اگر با ریتم درستی پیش بروم، یک فشار خونی بالا می‌رود، یک حال خوبی به آدم دست می‌دهد و آن موقع می‌توانم بگویم که مثلا امشب اجرای خوبی داشتم. اما هیچ‌کدام از اینها ربطی به شخصیت من ندارد.

صحنه که تاریک می‌شود، از اقصی نقاطش صدای مرغ می‌شنویم. چراغ قوه‌ای که روی سن می‌چرخد این‌ور و آن‌ور چندین مرغ عروسکی را به ما نشان می‌دهد. چند لحظه بعد که نور می‌آید، تازه می‌فهمیم مرغ‌ها در یک عمارت بزرگ خوش و خرم برای خودشان رها بوده‌اند؛ عمارتی که قصر رمولوس کبیر است؛ سفید و سنگی با دیوارهایی کثیف و ترک‌برداشته؛ایدما ساده‌برای نشان دادن تزلزل و اضمحلال امپراتوری معظم روم.

سرزمین تحت حکومت رمولوس احوال خوبی ندارد. خزانه آن قدر خالی است که او برای تأمین هزینه ارزن مرغ‌های نازنینش ناگزیر از حراج تندیس‌های فاخر در گذشگان پرافتخار تاریخ و حتی فروختن برگ‌های طلایی تاج سلطنتی شده. ژر من‌ها لحظه‌به‌لحظه به دروازه‌های پایتخت نزدیک می‌شوند و شهرهای امپراتوری یکی بعداز دیگری سقوط می‌کنند. امپراتور اما فقط نگران مرغ‌هاست؛ ماکیان خپل و کوتاهی که هر کدام مزین به نام یکی از سلاطین قدیم این امپراتوری باشکوه‌ند. بازی زبانی رمولوس با «تخم مرغ»‌های این بزرگان حسابی تماشاچی‌ها را به خنده انداخته است؛ گرچه این شوخی بعداز چندبار تکرار عادی می‌شود و کم شدن شدت خنده‌ها هم همین را نشان می‌دهد.

سیا مک صفری/ رمولوس

نقش پادشاهان را دوست دارم

پادشاه نحیف و مرغ‌باز رم که با ندانم‌کاری‌های آگاهانه خودش می‌خواهد امپراتوری را به باد فنا بدهد یا به تعبیر خودش «از حکومتی که روی بدن کشته‌های داخلی و خارجی بنا شده است انتقام بگیرم». به نظر خود سیامک صفری رمولوس آدمی عجیب و آگاه است.

- آقای صفری! بعد از آغامحمدخان قاجار در «شکار روباه» این دومین پادشاهی است که نقشش را بازی می‌کنید؛ خیلی کیف می‌دهد؟**

اصلا به این فکر نکرده بودم. البته رمولوس و آغامحمدخان قاجار دو تا آدم کاملا متفاوت هستند ولی همین تنها وجه مشترکشان – یعنی قدرتمند بودن – برای خود من جذاب است. معمولا اجرای نقش پادشاهان را دوست دارم. رمولوس یک نقش است و بازی در هر نقشی می‌تواند برای من جالب باشد.

سعی می‌کنم از این به بعد نقش گداها را بازی کنم (می‌خندد).

- فکر می‌کنید از پس اجرای این نقش برآمده‌اید؟**

رمولوس کبیر یکی از نقش‌های بزرگ دنیای نمایش است که خیلی از بازیگرهای بزرگ سو‌دای بازی آن را داشته‌اند. با توجه به این، پیش از این هیچ اجرای دیگری از این نمایشنامه در ایران روی صحنه نرفته بود. بدون هیچ پیش‌زمینه‌ای در چهار چوب توانایی‌ها و قواره خودم سعی کردم روایت درستی از رمولوس داشته باشم.

نمی‌دانم قضاوت اینکه توانسته‌ام از پس این کار بر بیایم یا نه، بر عهده منتقدان است یا مردم اما من تمام تلاشم را کرده‌ام. به نظر تو رمولوس چگونه شخصیتی از آب درآمده بود؟

- یک آدم که در عین باهوشی و ذکاوت، خودش را به خوشحالی زده و دقیقا می‌داند چطور می‌شود با ظاهر به لودگی کارهای بزرگ را سر و سامان داد.**

پس فکر کنم توانسته‌ام تصور خودم را درست انتقال بدهم.

این را خیلی راحت می‌شود از حس و حال تماشاچی در صحنه‌هایی که صفری بازی ندارد فهمید.

«سزار رویف» که تاجری شلوارپوش و شلوار فروش است، حاضر می‌شود با پرداخت گرامتی سنگین به ژرمن‌ها آن را تا پشت دروازه‌های روم برگرداند؛ به این شرط که افتخار همسری شاهزاده «راه» نصیبش شود. در حالی‌که همه – حتی نامزد سابق ره‌آ – با این پیشنهاد موافقتند، رمولوس با جمله‌ای فیلسوفانه و عجیب که دوباره همه را به خنده می‌اندازد، سر ناسازگاری می‌گذارد: «چرا همه‌اش ره‌آ و آسه مملکت یه کاری بکنه؟ خب یه بارم مملکت واسه اون یه کاری بکنه».

به این ترتیب برای بقای امپراتوری باشکوه روم چاره دیگری نیست جز از میان برداشتن خود امپراتور؛ قتلی دسته‌جمعی شبیه آنچه برای جولوس سسزار اتفاق افتاد. از اینجا به بعد رمولوس باید برای تصمیمش توضیح دهد. او در واقع آدم این جایگاه نیست؛ روشنفکر شاعرمنش یک لاقابیی است که به قضای روزگار، وارث تخت خونریزانی مثل سزار و نرون شده و امروز به قول خودش می‌خواهد «روم را به خاطر گذشته‌اش قصاص کند». اصلا از اول هم جز اضمحلال و فروپاشی این

پیام دهکردی/ اودوآکر

دل‌م برای اودوآکر می‌سوزد

اودوآکر فرمانده ژرمن‌هاست. با دیدبه و کبکبه بعد از فتح کل امپراتوری به قصر رمولوس می‌رود اما در مقابل شخصیت عجیب‌وغریب امپراتور شکست خورده لنگ می‌اندازد.

- نقش کوتاه اودوآکر چه جذابیتی برای شما داشت که آن را قبول کردید؟**

آقای برهانی دوست سالیان من هستند و دلیل اصلی من برای قبول این نقش هم دعوت ایشان بود. سسال‌ها پیش برای همین نقش اودوآکر در نمایش رمولوس کبیر به کارگردانی وحید رهبانی تمرین می‌کردم که متأسفانه به اجرا نرسید. حس نوستالژیک این نقش و تجدید خاطره اودوآکر هم دلیل دیگری برای قبول نقش بود. خوشحالم با وجود گذشت یک دهه این اودوآکر بالاخره روی صحنه زاده شد.

- با وجود اینکه به کارهای موازی عادت ندارید، حضور شما در نمایش «عشق لرزه» در تالار چهارسو چه دلیلی دارد؟**

باز هم علت اصلی فقط همجواری و تنها گذاشتن سهراب سلیمی، کارگردان عشق لرزه بود. علاوه بر آن، عشق لرزه از متن‌های جدید امانوئل اشمیت است که در سال ۲۰۰۸ در پاریس اجرا شده است. گروه اجرایی و بازیگران همراه من در این کار دوست‌داشتنی هستند.

- اودوآکر ما به ازای بیرونی دارد؟**

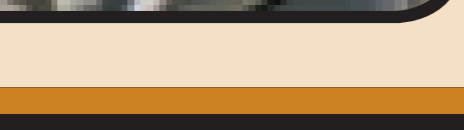
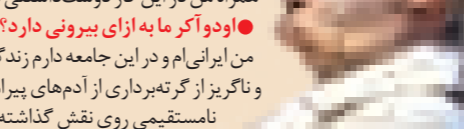
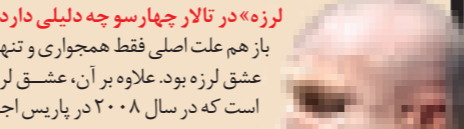
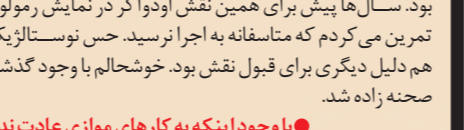
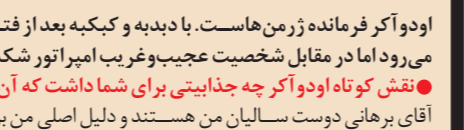
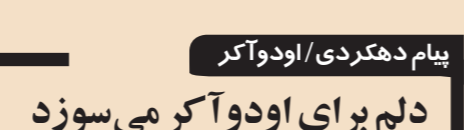
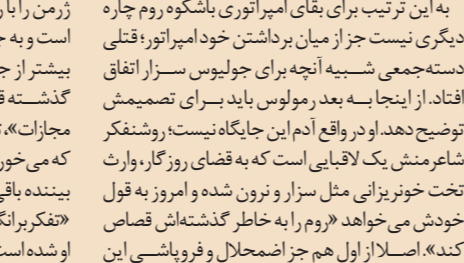
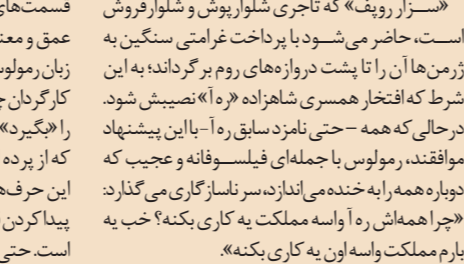
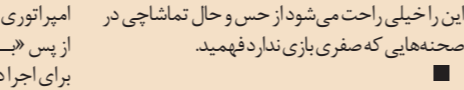
من ایرانی‌ام و در این جامعه دارم زندگی می‌کنم. بخواهم یا نخواهم، ناگزیر و ناگزیر از گرت‌برداری از آدم‌های پیرامونم هستم. ما به ازاهای بیرونی تأثیر نامستقیمی روی نقش گذاشته‌اند.

- احساسات را درباره اودوآکر بگو.**

اساسا آدم‌هایی از جنس اودوآکر، آدم‌های قابل ترحم و بدبختی هستند. دل‌م برایشان می‌سوزد.

ریما رامین فر / ژولیا

در این مدت که کار نمایش می‌کنم حتی در لبه طنز هم حرکت نکرده‌ام و دیدن ژولیا با این ویژگی‌ها برای مخاطبان باسابقه تئاتر جدید و متفاوت خواهد بود. ژولیا آدم خیلی عصبی‌ای است. با اینکه نقش کوتاهی دارد، بارها جع و داد می‌کند. سر تمرین از چغه‌ها می‌پرسیدم به نظر نان خیلی خجغ نمی‌زنم! اما همه می‌گفتند با این شوهری که تو در این نمایش داری، باید روی صحنه تک عصبی می‌زدی. به‌نظر من رمولوس کبیر یکی از ده متن نمایشی برتر دنیاست. علت اینکه نقش را هم قبول کردم این بود که می‌خواستم در چنین نمایشی حضور داشته باشم. این متن فر در یش دورنمات را نباید از دست داد



همشهری جوان

شماره ۲۳۴ • آبان ۸۸

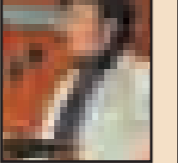
نادر برهانی مرند/ کارگردان

می‌گوید در مقام یک‌کارگردان، گاهی از واکنش‌های تماشاگران

متعجب می‌شود

خیلی موافق خنده تماشاچی نیستم

- اصلا شخصیت رمولوس کبیر به این شکل در تاریخ هست؟**



–سه تا رمولوس در تاریخ روم داریم؛ رمولوس اول که روم را تاسیس می‌کند و خیلی هم فرد بزرگ و دموکراتیکی بوده، رمولوس دوم که از نظر شخصیتی بین دو تا رمولوس قرار می‌گیرد و رمولوس سوم که روم را به تباهی می‌کشاند. اما این رمولوس را دورنمات نوشته و نعل به نعل با تاریخ نمی‌خواند؛ به قول خودش شبه تاریخ است. دورنمات روی این تمرکز کرده که چگونه یک امپراتور، عامدانه مملکت خودش را به تباهی می‌کشد.

- در تبدیل متن به اجرای صحنه‌ای، چه عناصری بیشتر مدنظر تان بود؟**

نگران بودم که تماشاگر گمراه شود و به سمتی برود که دلم نمی‌خواهد. دوست داشتم به چیزهای جهانی و بشری فکر کند تا اتفاقات روزمره، همین جهت‌گیری در دراماتوزی کار مد نظرم بود.

- کم‌دی پرده اول نمایش، خیلی غلیظ‌تر از باقی پرده‌هاست؛ طوری که انگار یکدستی کار را به هم می‌زند.**

این کم‌دی بودن در ساختار خود متن دورنمات هست؛ در واقع می‌خواهد از یک فضای احتمالا سطحی و بشاش، برسد به لایه‌های عمیق‌تر. شوک وارد کردن، چرخش ناگهانی، نوع طنز حاکم بر صحنه‌ها و تفاوت‌هایش جزو شاکله نمایشنامه است.

- به نظر، افراط در تکرار بعضی شوخی‌ها، از بازگمی شان کم می‌کرد. این را از کم شدن صدای خنده‌ها می‌شد فهمید.**

من خیلی جاها موافق خنده تماشاگر نیستم. حتی در تمرین‌ها عمدا جلوی این را که کار کم‌دی خیره کننده‌ای بشود، می‌گرفتم اما متأسفانه تماشاگر جاهلی که من اصلا خنده‌اش را دوست ندارم می‌خندد. واکنش مخاطبی را که ساکت است و لبخندی می‌زند یا گاه گداری می‌خندد، بیشتر دوست دارم تا تماشاگری که به کوچک‌ترین حرکت بازیگر می‌خندد و احتمالا او را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد.

- بازی صفری یادآور نقش «آغا محمد خان»‌اش در «شکار روباه» علی رفیعی بود، نه؟**

از همان اول، هم من، هم خود سیامک این هراس را داشتیم. به هر حال، دو کاراکتر کمی شبیه‌ند. ما سعی خودمان را کردیم که شبیه نشوند اما خب، یک جاهایی ناگزیر است. یک بازیگر با دیدگاه یکسان دارد کار می‌کند؛ به اضافه اینکه فرصت تمرین ما آن قدر نبود که بشود کار آن چنانی‌ای کرد. اگر تفاوت خیلی چشمگیر نیست، من بیشتر مقصرم.

- استقبال تماشاچی‌ها از کار تان چطور بوده؟**

خب، کار ما هنر پیشه سینما و چهره ندارد که به ضرب و زور آنها تماشاچی را بکشانیم. نخواستم اسم آن استادان و پیشکسوتان را با خودم یک‌بکشم و به عمد تصمیم گرفتم با همین بچه‌های تئاتر کار کنم؛ اگر کار قابلی بود، تماشاگر می‌آورد و گرته برمی‌گردد. تا به حال برای شش شب اجرا از استقبال راضی‌ام.

